



کلاف

ضمیمه نوجوان

شماره ۴۷ ■ ۱۶ بهمن ۱۳۹۹

نوجوان
کلاف

این روزها همه جا شلوغ پلوغ است. چند روز پیش با معلم جغرافیا سر کلاس بحث کردم. داشت با افتخار می گفت که ایران ژاندارم آمریکا در منطقه است و آمریکایی ها روی ایران حساب می کنند و این حرفا، اجازه گرفتم و گفتم: خب، این چیزی شبیه مستعمره بودن نیست؟ این که مهمانی به جای میزبانش تصمیم بگیرد و مدام در حال باج گرفتن باشد؟

زنگ تفریح بعد دو تاسیلی در دفتر مدیر نوش جان کردم. گمان می کنم در مورد فرق آزادی و آزادی به جواب خوبی رسیدم: آزادی به این معنا که بدون هیچ قانونی هرکس هر کاری خواست بکند هیچ وقت محقق نمی شود اگر هم بشود سنگ روی سنگ بند نمی شود اما آزادی یعنی نگذاری به خودت یا کس دیگر ظلم شود، یعنی این که بتوانی از حق دفاع کنی و حرف حق را بزنی. فکر می کنم این همان چیزی باشد که در جامعه ما گم شده.

از طریق بچه های مسجد چندین بار نامه هایی را خواندم از آیتا... خمینی به اسم اعلامیه، تصورم از آقای خمینی با خواندن اعلامیه ها حسابی با چیزی که قبل تر درباره ایشان فکر می کردم فرق کرد. یک نوع میل به اصلاح و آگاهی بخشی در متن شان بود که در دل آدم شور و هیجان به وجود می آورد. گفتم دفعه بعدی من هم برای پخش اعلامیه می آیم.



۱۲ بهمن ۵۷ امام خمینی بعد از ۱۵ سال از تبعید آمد. ۱۰ روز بعد نظام پهلوی به طور کامل سرنگون شد. آن اوایل هیچ کس فکر نمی کرد جریانی که از دل تعدادی محدود آغاز شده بود این طور رشد کند و تمام مردم را از هر قشر و گروه و عقیده ای با خودش همراه کند. جمعیت مردم در روز استقبال از امام به قدری زیاد بودند که ما برای اینکه بتوانیم امام را ببینیم از نیمه شب به حوالی مسیر فرودگاه رفته بودیم. دل هایمان از شوق و اضطراب می تپید. حرف و حدیث های زیادی بود که ممکن است هواپیما را بزنند، ممکن است اجازه فرود ندهند یا مسیر هواپیما در وسط راه تغییر کند اما با دیدن سیل استقبال کنندگان دلمان قرص بود که هیچ کس جرئت در افتادن با این مردم را ندارد! جامعه در استانه یک تحول بزرگ بود. حالا ما داشتیم نه فقط برای خودمان که برای سرنوشت نسل های بعدمان هم یک تصمیم بزرگ می گرفتیم تصمیمی که شاید آن موقع اینکه در مسیرش چه اتفاقاتی قرار است بیفتد برایمان روشن نبود اما هدفش را یک صدا فریاد می زدیم: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی. ۲۲ بهمن وقتی که پیروزی را باور کردیم یک لحظه به اطرافم نگاه کردم چنان در افکارم غرق بودم که انگار هیچ صدایی را نمی شنیدم؛ به آدم های پراز هیجانی که انگار روی پاهایشان بند نبودند به خانه ها، درخت ها، خیابان و بعد با خودم گفتم این همه جنگیدیم تا کشورمان تا سرنوشتمان در دست های خودمان باشد حالا این دست های ما و این یک تاریخ که باید بسازیمش!

سعید روز ۱۷ شهریور شهید شد. حالا مبارزه جدی تر شده. از روزی که سینما رگس آبادان را آتش زدند، مردم در شعارهایشان مرگ بر شاه می گویند. امروز به مناسبت سالگرد تبعید امام خمینی، به طرف دانشگاه تهران راهپیمایی کردیم. دانشگاه پر از جمعیت دانش آموزها و دانشجویان بود. سربازها به طرف مردم تیراندازی می کردند. ما زخمی ها و کشته ها را به دانشکده پزشکی می بردیم. می دانستیم خبر این کشتار سانسور می شود. چند ساعت بعد، با دانشجویها دو پلاکارد بزرگ درست کردیم و سر دست گرفتیم و در خیابان های اطراف چرخاندیم؛ «دانشگاه شهید داد»... «شهادت ۵۶ نفر در دانشگاه»... امروز بیشتر شهدا دانش آموز بودند. تمام مدت روز احساس می کردم قلبم تکه تکه شده. مردم انقلاب می خواستند، یک انقلاب اسلامی. انقلابی که دارد از خون همین جوان ها همین دانشجویها و دانش آموزها جان می گیرد. شاید آن اوایل تعداد کمی از مردم و خواص به دنبال یک حرکت بزرگ بودند اما به مرور همه مردم حتی با عقاید و وابستگی های مختلف با این جریان همراه شدند چون حرف حساب داشت. جریانی که با آنچه من امروز دیدم نمی شود پیش از آن که به خواسته اش برسد با زور و تهدید جلوی پیش را گرفت. یک روز همه می فهمند ما چرا و به چه قیمتی انقلاب کردیم. خدا کند که خون امثال سعید پایمال نشود.

روزهای بعد از انقلاب آن قدر پرمشغله بود که نتوانستم چیز زیادی بنویسم. کشور غرق آشوب بود. شورش های تجزیه طلبانه در نواحی مرزی، تحریم های کمرشکن، گروه های تروریست داخلی که از همان اوایل با ترور شخصیت های مهمی مثل شهید رجایی و شهید بهشتی و شهید مطهری ضربه مهلکی به این انقلاب زدند بعد هم که حمله عراق با حمایت ابرقدرت های جهان.

اما با همه این فشارها از همان روزهای اول جوان ها پای کار آمدند. بعضی از جوان ها نیروهای سازندگی تشکیل دادند و در مناطق محروم شروع به خدمت کردند. جوان هایی که تا دیروز سر کلاس دانشگاه بودند حالا عملیات های جنگ را فرماندهی می کنند و استراتژی می چینند. جمعی دیگر از نخبگان با تمام وجود در تلاشند تا تحریم ها را بی اثر کنند، با دست خالی و بدون کمک خارجی ها موشک و هواپیما می سازند و تقدیم جبهه ها می کنند.

می دانم که هنوز مشکلات زیادی پیش پای جوان های این انقلاب باقی مانده می دانم که قدرت های بزرگ دست از فشار به مردم ما بر نمی دارند. این انقلاب به جوان ها اعتماد کرد، ما هم نشان دادیم مشکلی نیست که با تلاش و اراده و خودباوری حل نشود. این حرکت مادر آینده برای مردم خیلی از کشورها الگویی می شود که از حق شان دفاع کنند و تن به زور و ظلم ندهند. من ایمان دارم.

